جلسه 036

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّی فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

بحث در تقریب ثانی بود برای استدلال به عمومات معاملات و ایقاعات. حاصل تقریب این بود که اشخاص اعتباری‌ای که معاصر با اعصار معصومین علیهم‌السلام هستند آن‌ها مشمول این روایات می‌شوند. چون ردعی از طرف شارع انجام نشده نسبت به آن معاملاتی که مردم نسبت به آن اشخاص اعتباری انجام می‌دادند؛ بنابراین هیچ اشکالی نسبت به آن‌ها نمی‌شود فرض کرد. وقتی آن‌ها درست شد به الغاء خصوصیت ما تعدی می‌کنیم به اشخاص اعتباری بعد که در ازمنه‌ی بعد به‌وجود آمده است. مثلاً در آن زمان‌ها قهراً متولی مساجد، معابد و بسیاری از مراکزی که در آن زمان‌ها وجود داشته این‌ها معامله می‌کردند برای مسجد چیزی می‌خریدند، بعضی ابزار و آلات مسجد را که اضافه می‌آمده یا فرسوده داشته می‌شده می‌فروختند به‌جای آن چیز دیگری می‌خریدند و هکذا، این‌ها متعارف بوده متداول بوده. و ائمه علیهم‌السلام هیچ نهی‌ای چیزی نفرمودند، معلوم می‌شود که این‌ها پذیرفته بودند به این‌که این‌ها اهلیت دارند که وقتی اهلیت داشتند این‌ها پس مشمول «احل الله البیع، تجارة عن تراض» می‌شود قهراً به همان بیاناتی که گفتیم اثبات می‌شود که پس شارع پذرفته که مسجد می‌تواند مالک بشود. که این آقا دارد برای مسجد می‌رود می‌فروشد یا چیزی را هدیه‌ی به مسجد می‌کردند می‌دادند دست متولی، می‌گفتند این فرش را ما هدیه کردیم به مسجد، این سماور را هدیه کردیم برای مسجد، این شمع را هدیه کردیم برای مسجد، متولی هم می‌پذیرفت. خب اگر مسجد مالک نمی‌شود، نمی‌شود چیزی را به او هبه کرد، بخشید، خب یعنی چی؟ پس این‌جاها می‌بینیم که شارع قبول کرده ادله هم این‌ها را می‌گیرد. وقتی مسجد را گرفت حالا اگر یک چیزی در زمان‌های ما مثلاً یک مؤسسه‌ای تأسیس شد برای مثلاً فلان امر فرهنگی، خب عرف می‌گوید حالا فرق مسجد با این چیه؟ مسجد که اراده ندارد عقل ندارد شعور ندارد چی ندارد، اگر این‌ها مانع است پس باید آن‌جا شارع نمی‌‌گفت، اگر نه این‌ها مانع نیست خب این‌جا هم مانع نیست، اگر یک مصالحی را ‌آن‌جا در نظر گرفته بود و به‌خاطر آن مصالح می‌فرمود که تنظیم امور باشد چه باشد خب این‌ها این‌جا هم هست. پس بنابراین فرقی نمی‌کند الغاء خصوصیت. این تقریب استدلال است تا ببینیم این اشکالی دارد یا ندارد؟

«التقریب الثانی للتمسک بعموم ادلة الامضاء، و هو» این تقریب «مبنی علی الغاء الخصوصیة عرفاً» الغاء خصوصیت بکنیم از چی؟ «عن بعض ما تشمله تلک الأدلة» از بعض از اشخاص اعتباری‌ای که آن ادله‌ی گذشته «احل الله البیع، تجارة عن تراض» تا آخر شاملش می‌شود.

توضیح ذلک:

این توضیح در دو مقدمه ارائه می‌شود «الف. لا ریب فی شمول هذه الادلة للاشخاص الاعتباریین الموجودین فی زمن حضور المعصومین علیهم‌السلام کالدولة و المساجد و الزکاة و غیرها من الاشخاص الاعتباریین الموجودین آن ذاک» این‌که روشن است که شامل آن‌ها هم می‌شود که توضیح هم دادیم. «و هذا امر واضحٌ ولو من أجل من الاطلاق المقامی الذی سبق توضیحه ضمن الاشکال الثانی علی التقریب الاول.» در تقریب اول دوتا بیان بود یکی‌اش هم اطلاق مقامی بود، اطلاق مقامی معنایش این است که لفظ شامل نمی‌شود ولی مقام مقامی است که اگر مولا قبول ندارد در آن‌جا باید تقییدی را اضافه کند، بیان کند. اگر از او گذشت و بیان نکرد معلوم می‌شود نمی‌خواهد. مثلاً آقایان مثال می‌زنند فرض کنید مولا می‌گوید «اغسل ثوبك من أبوال ما لا يؤكل لحمه» اگر گفتیم توی مفهوم غَسل و این واژه، عصر، فشار دادن، چنگ زدن نیفتاده. خب ما به اطلاق إغسل نمی‌توانیم تمسک کنیم برای این‌که اگر چنگ نزدی عصر نکردی کفایت می‌کند، چون اطلاق معنایش این است که این مفهوم منطبق است. اما این‌جا اطلاق مقامی است می‌گوییم آقا ما رفتیم از امام صادق سلام الله علیه یا آن سائل رفت سؤال کرد امام فرمود بشور، اگر علاوه بر شستن یک چیز دیگر هم مثل عصر لازم بود خب این جایش بود که امام بفرمایند دیگر، این مقام مقامی بود که حضرت می‌خواهد تطهیر را یاد بدهد. اگر این تطهیر علاوه بر شستن یک چیز دیگر هم اضافه داشت خب باید بفرماید. این می‌شود اطلاق مقامی، یعنی نمی‌‌گوییم لفظ اطلاق دارد، لفظ که ربطی به آن ندارد داخل در مفهومش نیست که بگوییم اطلاق دارد. اما مقام مقامی است که چون مقام یاد دادن تطهیر است و به همین ما بسیاری از احکام را از همین راه استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم که اگر چیزی با دم متنجس شد ظرفی، تعفیر لازم دارد؟ خب در کلب می‌گوییم تعفیر لازم دارد مثلاً، در دم تعفیر لازم دارد یا ندارد؟ در بول تعفیر لازم دارد یا نه؟ به اطلاق مقامی تمسک می‌کنیم، می‌گوییم فقط فرموده بشور، اگر چیز دیگر لازم بود مقام مقامِ تعلیم است، مطهر است خب باید آن را هم اضافه می‌کرد همان‌جور که در آن‌جا اضافه فرموده. پس این می‌شود اطلاق مقامی یعنی در مقامی که باید یک چیزی را آموزش بدهند او را رها کنند نگویند. این نگفتن دلیل بر این است که این شرط، این قید این وجود ندارد. حالا این‌جا می‌گوییم اطلاق مقامی است، حضرت سلام الله علیه دارند توی جامعه‌ای زندگی می‌کنند که توی این جامعه حضرت دارند می‌بینند، می‌بینند که بابا این متولی مسجد می‌رود فرش مسجد، آن هرچی که آن‌موقع بوده، زیلو بوده یا آن حصیرهایی بوده که حصیرها را می‌بافتند برای مساجد، می‌رود می‌بیند که فرسوده شد می‌فروشد یک حصیر دیگر می‌خرد می‌آورد. خب حضرت هیچی هم نمی‌گویند با این‌که به این متولی می‌توانستند بگویند آقا مرد متدین شما این کار درست نیست. یا می‌بینیم نه حضرت خودشان می‌آیند بعد می‌ایستند روی همین زیلو نماز می‌خوانند، روی همین حصیر می‌آیند می‌ایستند نماز می‌خوانند. خب این مقامی است که اگر این‌ها اشکال داشت، این‌ها درست نبود، مسجد مالک نمی‌شد، متولی حق خرید و فروش نداشت و فلان خب باید گفته می‌شد دیگر. این‌که در این موارد نهی‌ای گفته نشده است، ردعی انجام نشده است با این‌ها ما می‌فهمیم که پس قبول دارند. وقتی این قبول دارند آن شرایط تمسک به ادله دیگر خیلی آسان‌تر می‌شود، چون ما مثلاً اشکال اول‌مان چی بود؟ می‌گفتیم مثلاً بیع را شاید شارع دستکاری کرده این‌جا را شامل نشود یا اشکال دوم‌مان چی بود؟ می‌گفتیم اهلیت لازم دارد شاید این‌جا اهل نباشد، این‌ها را می‌گفتیم دیگر، یا می‌گفتیم آن دلیل منفصل از ادله‌ی منفصل فهمیدیم اهلیت و فلان و این‌ها خب همه‌ی این‌ها حل می‌شود دیگر نسبت به آن افرادی که آن زمان ساری و جاری بوده است. وقتی تمسک به این ادله برای آن افرادی که در آن زمان بوده است تصحیح شد آن‌وقت حالا می‌گوییم شارع این‌ها را گفته معاملات‌شان درست است، این شخص‌های اعتباری را که به آن‌ها اعتراف فرموده، چه فرقی بین این اشخاص اعتباری و این اشخاصی است که بعدها پیدا شده است؟

س: حاج آقا ببخشید اساس این استدلال بر این است که ما برای یعنی در زمان شارع یک اشخاص اعتباری...10:23

ج: فرض است ...

س: ؟؟؟ فرض می‌کنیم ...

ج: بله بله دیگر.

س: بعد توی مسائل مال ؟؟؟ اقوال مختلف است، بعضی‌ها می‌گویند مثلاً اگر ؟؟؟ وقف خاص باشد که خب مال همان ملک همان ؟؟؟ موجود در آن وووو

ج: نه آن اصلاً چیز دیگری است ...

س: ؟؟؟ مال ملک جمیع ....

ج: نه نه آقای عزیز ...

س: ؟؟؟ یا مثلاً در بحث دولت آن نقلی که مثلاً عقیل می‌آیند خدمت حضرت اگر حالا ؟؟؟ به این مضمون که آقا کمک این‌ها، حضرت به این تعبیر که من می‌خواهم مدیون جمیع مسلمین بشوم، یعنی بیت‌المال را یک عنوان جدا و برای شخص اعتباری جدا نمی‌دیدند، مال جمیع مسلمین می‌دیدند، یعنی ملک را می‌ّبردند روی اشخاص حقیقی و طبیعی. لذا آن‌جاها چنان مسلّم هم نیست. یا زکات را مثلاً می‌گویند ملک فقرای در همان عصر، فقرای موجودی باز اشخاص طبیعی که این خودش می‌تواند محل مناقشه باشد.

ج: شما مثال‌هایی که زدیم را عوض نکنید، مگر ما گفتیم همه‌جا؟ ببینید در زکات چی گفتیم؟ گفتیم ولیّ امر برای زکات قرض می‌کند ...

س: ...11:30.

ج: صبر کنید، می‌گوید نه اصلاً ...

س: چنین چیزی بوده باشد ...

ج: خب آن‌ها را باید اثبات کنید، آن صغری که باید اثبات، و بعضی‌اش مثل مسجد و صلاة کعبه و این‌ها که واضح است این‌ها روایات داریم. صلاة کعبه یعنی هدیه می‌کردند به کعبه. خب هدیه به کعبه می‌کردند، کعبه چی هست؟ سنگ و ‌آجر و فلان و این‌هاست دیگر ....

س: نه همان‌جا هم ممکن است ؟؟؟ وقف مسلمین است برای این ...

ج: نه این‌جور نیست دیگر، خب صلاة کعبه این نیست دیگر ....

س: ....

ج: خب بله شاید الان این‌جا قم نباشد مثلاً شاید ساری باشد مثلاً. خب وقتی ادله داریم آخر دیگر این شک‌ها چی هست دیگر؟ وقتی دلیل داریم می‌گویی شاید نباشد؟ خب بروید فقه را ببینید توی روایات ببینید این‌جوری نیست ...

س: ....

ج: چرا صله‌ی کعبه یعنی هدیه می‌کند به کعبه، نمی‌گوید به مسلمین، هدیه به کعبه می‌کند. این‌جا یادم آمد که مرحوم شیخ اعظم روزهای آخری که درس‌شان همین صلاة کعبه بوده بعد ایشان بیمار می‌شود که در همان بیماری هم ظاهراً به رحمت خدا می‌رود، ایشان را به‌خاطر این‌که هوای نجف خیلی داغ و گرم بوده و ایشان یک حالت خاصی داشته می‌برند کوفه توی یک باغی. میرزای شیرازی و میرزا حبیب ‌الله رشتی، یک آقایی که دیده این‌ها را نقل کرده. گفت دیدم آمدند مسجد کوفه یک نماز مختصری خواندند فهمیدم که می‌خواهند بروند دیدن شیخ. من هم دنبال‌شان رفتم، آن‌ها خب شاگردان شیخ بودند و خادم شیخ آمد در را باز کرد این‌ها رفتند تو. من همان بیرون در ایستادم چون سن‌ام هم چیز نبود و حالا، بعد از همان درزهای درب باغ که یک‌خرده درزهایش گشاد بود شیخ را می‌دیدم که دیدم همین‌جوری تکیه داده به یک درخت انجیر ظاهراً‌ و دارد نماز می‌خواند، ظاهر نماز جعفر طیار می‌خواندند. این جناب میرزا حبیب الله رشتی و میرزای شیرازی رفتند نشستند کنار شیخ، شیخ نمازش تمام شد و این‌ها، شیخ یهو چشمش خورد دید یک آدم آن‌جا ایستاده بیرون در، به خادمش گفت که آن آقا را هم بگو بیاید تو. ما رفتیم تو دیدیم شیخ خیلی با این‌ها صمیمی بوده، پایش را گذاشته بود توی دامن میرزا حبیب الله رشتی می‌گفت بمال پایم را، خودشان ضعف داشتند. بعد شیخ از این‌ها سؤال کرد گفت راجع به صلاة کعبه چکار کردید؟ این بحث، گفت ؟؟؟14 گفت این چه‌جور درس خواندی است؟ حالا میرزای شیرزای، میرزا حبیب الله رشتی که این‌قدر این‌ها درس‌خوان و اهل فکر و فلان و این‌ها، می‌گوید شیخ به این‌ها اعتراض کرد این چه‌جور درس خواندنی است؟ که این درسی که شیخ داده بود راجع به صلاة کعبه چرا درست نرفتید درباره‌ی آن تحقیق کنید و فکر کنید و امثال ذلک. حالا صلاة کعبه از چیزهایی است که روایت دارد برای این‌که به کعبه هدیه می‌کنند نه برای مسلمین هدیه می‌کنند به آن‌جا.

خب مساجد همین‌جور و دولت‌ها هم همین‌جور، قطایع سلطان داریم که این‌ها اشکال ندارد که این‌ها می‌بخشد و فلان پس یا مالک می‌شود و امثال ذلک صغریاتی مسلّم در آن زمان داریم که این علی عهدة الفقه که اثبات می‌کند. حالا بعد از این که او را داریم مقدمه‌ی ثانیه می‌آید.

«إن احتمال الفرق بین اولئک الاشخاص الاعتباریین الذین اعترف بهم الشارع علی الفرض» احتمال فرق بین آن اشخاص اعتباری‌ای که اعتراف نموده است به آن اشخاص اعتباری شارع بنا بر فرض‌مان که داریم می‌گوییم در فقه ثابت شده که به آن‌ها اعتراف فرموده است «و الاشخاص الاعتباریین» فرق بین آن‌ها و اشخاص اعتباریینی که «اخترعهم العقلاء فی الأزمنة المتأخرة لأهداف و مصالح قد سبق الاشارة الی بعضها فی المقدمة» که چرا حالا بشر اختراع کرده؟ برای یک هدف‌‌ها و ‌آرمان‌هایی و برای یک مصلحت‌هایی که قبلاً‌ گفتیم در اول وارد شدن‌مان در بحث شخص اعتباری گفتیم چرا بشر سراغ این رفته که اشخاص اعتباری را در مقابل انسان‌ها اختراع کند. یکی از مثلاً آن‌ها این بود که خب بسیاری از امور هست که توی مملکتی می‌خواهد اجرا بشود یک سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌خواهد. سرمایه‌های افراد تک‌تک نمی‌رسد به این‌ همه؛ آمدند به این فکر افتادند یک‌جا درست کنیم مردم این‌ پول‌ها را به او بدهند قرض بدهند به آن، آن‌جا این پول‌‌ها انباشته بشود یک ثروت کلان درست بشود با آن پروژه‌های مهم را بتوانند انجام بدهند. خب این یکی از مصالح؛ یکی از مصالح دیگر که سراغ شخص اعتباری رفتند همین تأمین اجتماعی است، گفتند چی؟ گفتند خب ما بیاییم یک‌جایی را درست کنیم هر شخصی در هر برجی یا هر ماهی یک پول اندکی می‌دهند، خب این پول‌ها وقتی که میلیون‌ها انسان هی پول می‌دهند پول آن‌جا انباشته می‌شود این‌ها با آن کار می‌کنند یک ثروت بزرگی درست می‌شود بعد تعهد می‌کنند آقا در مقابل این پولی که هر ماه مثلاً شما فلان مقدار می‌دهی، پانصد تومان مثلاً می‌دهی اگر تصادف کردی و در این تصادف کسی کشته شد و باید چه مقدار دیه بدهی ما می‌دهیم. خب این یک مصلحت عقلائی است دیگر. یا اگر آتش‌سوزی‌ای شد، اموال تو سوخت ما می‌دهیم. این‌ها یک مسائلی را عقلای عالم دیدند که به‌خاطر این رفتند سراغ شخص اعتباری. حالا ایشان می‌فرمایند که «أنّ احتمال الفرق» بین آن و این «موهونٌ عند العرف» خیلی سست است نزد عرف جداً. «فإذا نُظر» اگر شما نظر کنید به منافع و فوائد، «فالسابق واللاحق متّحدان فیهما» آن شخص اعتباری‌های گذشته که در زمان شارع بوده و آن‌که بعداً پیدا شده که لاحق است مثل هم است. آن‌ها منافع داشته، این‌ها هم منافع دارد. آن‌ها مصالح داشته، این‌ها هم مصالح دارد. «بل قد ترجحان فی بعض اللواحق بمقتضی التحوّلات والضرورات الحادثة للجوامع فی الأعصار المتأخّرة» بلکه گاهی آن منافع و فوائد ترجیح دارند در بعض لواحق و اشخاص اعتباری که بعد پیدا شدند؛ ترجیح دارند به مقتضای تحولات و ضرورت‌هایی که پیدا شده‌اند برای جوامع در اعصار متأخره. مثلاً حالا شما بگویید مسجد مثلاً مالک نشود. این یک فایده‌ای دارد. خب فایده‌اش این است نظم حاصل می‌شود، فلان حاصل می‌شود، ؟؟18:30 فلان. اما این فایده کجا؟ و فایده تأمین اجتماعی کجا؟ که این‌قدر مشکلات مردم را می‌تواند حل بکند. این فایده کجا؟ و فائده‌ای که بر بانک‌ها اگر درست عمل کنند مترتب است مثلاً. پس بنابراین اگر منافع را بررسی می‌کنی هر دوی این‌ها منافع دارند، بلکه منافع خیلی از شخص‌های اعتباری متأخر و لاحق از آن قبلی‌ها بالاتر است.

س: ...

ج: حالا ببینیم. کم‌کم، کم‌کم. «و إذا نظر إلی فقد الانتباه» اما اگر نظر بکنید به این‌که بابا؛ این‌ها انتباه ندارند، توجه ندارند، عقل ندارند، شعور ندارند، اراده ...، خب این‌هم مشترک است. «و إذا نظر إلی فقد الانتباه و الارادة فیهما الذی قد یحسب کونه مانعاً عن الاعتراف» که فیهما یعنی هم در لاحق هم در سابق. که این فقد انتباه و اراده گاهی حساب می‌شود بودن آن مانع از این‌که شارع اعتراف کند. شارع شاید اعتراف نکند، می‌گوید این‌ها عقل ندارند، این‌ها انتباه ندارند، این‌ها شعور ندارند. خب می‌گوید اگر بابا این موجب عدم اعتراف شارع است. پس آن‌زمان هم نباید اعتراض به آن‌ها می‌کرد. چون آن‌ها هم عقل نداشتند، اراده هم نداشتند. «فهما مشترکان فیه». هر دو چه لاحق چه سابق مشترکان هستند در این فقد انتباه و اراده. «فالظاهر بملاحظة عدم انقداح الفرق و الخصوصیة فی ذهن العرف فهمهم عموم الحکم من هذه الأدلة». چون فرقی در ذهن عرف بین سابق و لاحق منقدح نمی‌شود، در ذهن آن‌ها چنین فرقی پیدا نمی‌شود، فلذا از ادله چه می‌فهمند؟ عموم می‌فهمند. مثل کجا؟ «کما یفهمون العموم مثلاً من قوله علیه‌السلام علی المحکی إذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» خب توی ذهن عرف می‌آید بابا ثوب با فرش چه فرقی می‌کند؟ کسی به فرش که نمی‌گوید ثوب، ثوب آن است که می‌پوشند مثلاً. به فرش که نمی‌گویند ثوب. به میز که نمی‌گویند ثوب. خب اما آیا فرقی بین این دوتا است که این خون ثوب را نجس می‌کند اما فرش را نجس نمی‌کند، متکا را نجس نمی‌کند مثلاً دستمال را نجس نمی‌کند، فرق نمی‌کند. پس می‌فهمد ثوب خصوصیت ندارد. این را از باب مثال گفتند. یا مورد نیاز سائل بوده اسم این را برده و آب هم همان‌جور که خونی که به آن بپاشد، به ثوب بپاشد پاک می‌کند این‌جا را هم پاک می‌کند. این فلذا هیچ فقیهی تا حالا پیدا نشده و ما اگر این‌جوری بخواهیم حساب بکنیم اصلاً فقه قفل می‌شود. برای این‌که آن‌که از ائمه سؤال کردند و این‌ها، آمده گفته ثوب من خورده یا دم رعاف، خب محل ابتلاءش دم رعاف بوده، گفته آقا دم رعاف به لباسم چکیده، حضرت می‌فرماید باید بروی بشویی. خب دم رعاف مورد ابتلائش بوده، یعنی دم رعاف نجس است، مثلاً دمی که بله، چاقو بزنند به دست کسی یا ببرد، آن نجس نیست مثلاً؟ کسی احتمال فرق بین این‌ها نمی‌دهد چون احتمال فرق در ذهن عرف منقدح نمی‌شود. پس وقتی می‌فرماید «إذا اصاب ثوبک الدم» عموم می‌فهمد. هم از ناحیه ثوب عموم می‌فهمد. یعنی به هر چیزی، هم از ناحیه دم که حالا اگر توی این روایت که البته دم مطلق گفته شده. اگر دم رعاف هم گفته شده بود ما خصوصیت نمی‌فهمیدیم مثلاً. خب می‌فرمایند که مثلاً «یفهمون العموم مثلاً من قوله علیه‌السلام علی المحکی کذا لمطلق ما أصابه الدم و إن لم یکن (آن ما اصاب) ثوبا». اگر چه اسمش ثوب نباشد. «و علی أساس هذا الفهم یثبت اعتراف الشارع بالأشخاص الاعتباریین حتی الجدد منهم» حتی اشخاص اعتباری نوپیدای از آن اشخاص اعتباری، چرا؟ «لحجیة مثبتات الأمارات کما تقدم» خب این «لحجیة مثبتا امارة کما تقدم» اشاره است به آن مقدمه آخری که در بیان اول و بیانات دیگر داشتیم. یعنی وقتی گفتیم از «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» (بقره/275) همان‌جور که این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» شامل می‌شد آن اشخاص اعتباری آن‌زمان را، پس «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» معامله با بانک را شامل می‌شود. معامله با نمی‌دانم فلان صندوق را شامل می‌شود، با فلان شرکت را شامل می‌شود، با بیمه اجتماعی را شامل می‌شود. وقتی شامل شد می‌گوید این معاملات شما درست است. لازمه‌ی این‌که این معاملات درست است این است که پس آن شخصیت اعتباری را قبول کرده، چون این مدیر عامل، چون این نمی‌دانم کارمند این‌ها را که برای خودش انجام نمی‌دهد. برای آن شخصیت اعتباری دارد انجام می‌دهد. آن‌وقت شارع بفرماید این بیعِ درست است اما آن را قبول ندارم. خب اگر آن را قبول نداری این ثمن توی جیب کی رفته؟ یا آن مثمن از جیب کی خارج شده؟ پس لازمه... این می‌شود مثبتات امارات دیگه که قبلاً گفتیم. پس بنابراین ثابت می‌شود که خود شخص اعتباری را شارع قبول کرده که آن‌طرف معامله است درواقع و این متاع می‌رود در جیب او، آن متاع از جیب او خارج می‌شود و هکذا.

س: ببخشید؛ در این شباهت اصل وجود مسجد ...

ج: الان اشکال می‌کنیم شاید اشکال شما همین باشد که الان می‌کنند

س: کافی است که ...

ج: «الاشکال فی التقریب الثانی». مقام حضرت‌عالی معلوم است. من چون وقت خیلی کم است می‌خواهم...، بله، اشکالی که این‌جا گفته می‌شود این است که «و قد یشکل فی هذا التقریب بعدم الجزم بهذا المطلب، حیث نحتمل أنّ الشارع رأی مفسدة فی الأشخاص الاعتباریین الجدد فلم یقبلهم کما یؤیّد ذلک رفض جماعة من علماء الاقتصاد و الحقوق بعض تلک الأشخاص الاعتباریین». جواب این است که بین آن مثاال و این موارد، افتراق وجود دارد. آن‌جا اصلاً توی ذهن عرف احتمال این‌که ثوب اگر به دم بخورد نجس می‌شود و این‌که اگر مثلاً چیزی که نامش ثوب نیست ولی آن هم پارچه است. آن نجس نمی‌شود، اصلاً چنین احتمالی منقدح نمی‌شود در نفس عرف. آن‌جا فلذا عموم می‌فهمند. اما در اشخاص اعتباریون، اشخاص اعتباری چرا؟ چون این‌ها عین هم نیستند از نظر فوائد و مضارّ، فلذا عرض کردیم که بسیاری از علمای اقتصاد یا علماء حقوق بانک‌ها را اصلاً می‌گویند این یک چیز مضری است برای جامعه. چرا؟ می‌گویند همین بانک‌ها موجب خلق پول و تورم می‌شود. می‌گویند چنین مسئله‌ای بر بانک‌ها مترتب است. چرا؟ برای این‌که این صد تومان که مثلاً شما می‌روید بانک می‌گذارید، شما الان توی بانگ گذاشتید، بعد اعتبار این می‌دهد به ؟؟26 او اعتبارش را می‌گذارد توی بانک، صد تومان اضافه نشده ولی اعتبارات متراکم از همان درست می‌شود. کأنّه صد تومان ده‌تا صد تومان می‌شود. ده‌تا صد تومان که شد یک صد تومان واقعاً بیشتر نیست. ولی در مقام عمل کأنّه ده‌تا صد تومان است. هم شما، هم او، هم او، هم او به اعتبار هم او می‌خواهند بروند از بازار چیز بخرند. پس بنابراین بازار عرضه‌اش این‌مقدار است. شما در اثر این‌کاری که بانک کرده ده‌تا امکان خرید درست کردید. متاعی که در بازار است برای این ده‌تا کفاف نمی‌دهد. قهراً چه می‌شود؟ عرضه و تقاضا تناسبش به‌هم می‌خورد، جنس قیمتش بالا می‌رود. می‌گویند این از مفاسدی است که بر بانک مترتب است. خب این پس یکی از مضاری است که دارد.

س: شاید کبروی‌اش را؟؟27 و الا خودمان اشخاص اعتباری صغری ...

ج: نه، آن را که نمی‌گوییم اشکال دارد. آن‌که درست است. می‌خواهیم تعدی کنیم به جُدد. می‌گوییم این جددِ همه‌اش این‌جوری نیست که مطمئن باشیم عین قدیمی‌ها است. نه، این‌ها شاید یک مفاسدی برایش شارع ببیند مترتب است. به‌خاطر این مفاسد می‌گوید بله، من آن‌ها را قبول دارم این را قبول ندارم.

س: ...27:20

ج: بله؟

س: ...

ج: یا احتمال می‌دهیم. می‌گوییم لعلّ، چون الان می‌‌گوییم آقا، بعضی این حقوقدان‌ها و بعضی اقتصاددان‌ها که اهل این‌کار هستند، فن‌شان این است، متخصص در این هستند، دارند این را اشکالاتی می‌کنند. حالا مایی که عرفی هستیم یا مایی که مثلاً فرض کن فقیه هستیم خب می‌گوییم لعلّ این‌جوری باشد. حرف آن‌ها درست باشد. ما چه جور می‌توانیم اعتماد کنیم بر این‌که این‌ها، شارع حالا آن‌ها را گفته، این‌ها را هم گفته. یا عقلای عالم، عرف عالم می‌گویند بابا این‌قدر علمای حقوقدان، این‌قدر علمای اقتصاددان دارند می‌گویند این‌ها، بعضی از این، این‌ها را اشکال می‌کنند. یا یعنی می‌گویند مضار برای جامعه دارد یا منافع آن کمتر از مضارش است. خب شاید شارع واقعاً همین‌ها را قبول دارد یا بالاتر از این‌ها را مطلع هست که به ذهن این‌ها هم اصلاً نیامده.

س: آن‌هایی که ؟؟ قبول کردند او که رد نکرده.

ج: بله؟

س: این‌ها را، شخصیت‌های اعتباری را خود عقلاء قبول دارند. این را که رد نکردند.

ج: بله، جایی که همه قبول دارند و ببینید؛ احتمال نمی‌دهیم. همین‌که، حرف سر این است. که وقتی در اشباه و انظار این‌ها می‌بینیم اشکالات اساسی وارد کردند، این مانع از جزم ما می‌شود که در بقیه موارد هم که جدد هستند جزم پیدا بکنیم به این‌که فرقی بین این‌ها و آن‌ها نیست. می‌گوییم همین‌طور که علم بشر الان آمده جلو فهمیده که این‌ها اشکال دارد شاید فردا هم بگویند این‌ها هم اشکال دارد. شاید بگویند آن هم اشکال دارد. پس بنابراین ما از این راه نمی‌توانیم. اگر راه راه درستی باشد همان راه قبلی است.

«و قد یشکل فی هذا التقریب بعدم الجزم» به این مطلب که در ذهن عرف منقدح نمی‌شود فرق بین قبل و بعد. چون این‌ها اگر به مثبتاتش نگاه کنیم مشترک است. اگر به منفیاتش نگاه کنیم مشترک است. این‌جور گفتیم؟ نه، ممکن است مثبتاتش با هم فرق بکند یا منفیاتش با هم فرق بکند این‌ها. «حیث نحتمل» چرا جزم نمی‌توانید پیدا کنید؟ «حیث نحتمل أنّ الشارع رأی مفسدة فی الأشخاص الاعتباریین الجدد» دیده این‌جا مفسده‌هایی بر آن بار است. موجب مثلاً تورم می‌شود. این‌جوری دیده مثلاً. یا مفسده دیگری را دیده، دیده بابا؛ این پول‌هایی که یک‌جا انبار می‌شود این‌ها می‌روند پروژه‌های بزرگ و این‌ها را این‌ها اختیار می‌کنند. باعث می‌شود که مردم می‌خواهند کار کنند، این‌ها در اثر این‌که قدرت دارند و پول زیادی دارند و این‌ها، همه‌ی اَشغالی که برای مردم منفعت‌آور است این‌ها رفتند اشغال کردند. همین اشکالاتی که امروزه هم می‌کنند می‌گویند مثلاً فلان فرض کنید ارگان؛ آمده دست مردم را بسته چون همه‌ی کارهای مهم را آن‌ها دارند انجام می‌دهند، حالا خیلی از این‌ها بی‌خود است این حرف‌هایی که می‌زنند. ولی این یک واقعیتی است. که اگر مثلاً فرض کنید بانک‌ها این‌قدر ثروت پیدا بکنند. تجارت مملکت را آن‌ها در دست بگیرند خب مردم چه‌کار کنند؟ می‌گوید آقا، این بانک، این مشکله‌اش این است. یا تورم ایجاد می‌کند یا مانع از اَشغال می‌شود. چون قدرت دارد، پول کلان دارد. می‌رود تجارت مثلاً فلان و از خارج می‌خواهند جنس وارد کنند او می‌رود وارد می‌کند. این تجّار و این مردم دیگر دست‌شان خالی می‌ماند از این معاملات مثلاً. این‌ها چیزهایی است که علمای اقتصاد و علمای حقوق گفتند و می‌گویند در این ابواب.

س: پس چرا شارع ردع نکرده؟

ج: بله؟

س: شارع ردع نکرده در مقام بیان؟

ج: شارع، ما باید اثبات کنیم که شارع قبول کرده. مال زمان متأخر است. مگر شارع باید مال زمان متأخر هم بیاید ردع بکند؟ خب شما ...

س: ...این‌جوری که نمی‌شود. ؟؟31 اگر ربا را گفته خب ...

ج: خب ربا چون از آن‌وقت بوده. الان نمی‌توان آن‌وقت بگوید آقا، مردم، بانک غلط است. خب می‌گوید بانک چیه آقا؟

س: ...

ج: کلیات چی گفته؟

س: مثل این‌که ربا است. هر کاری می‌کنی ...

ج خب ربا چون از اول بوده، بعضی چیزها که نمی‌شود که.

خب می‌فرمایند که «کما یؤید ذلک» این‌که شاید شاعر مفسده دیده در اشخاص اعتباریین تأیید می‌کند رفض یعنی دور انداختن و کنار زدن جماعتی از علمای اقتصاد و حقوق بعض آن اشخاص اعتباریین را، بعضی‌هایش را البته نه همه‌اش را. گفتند این تمام نیست. «لأنّهم علی» چرا رفض کردند؟ لأنّ آن اشخاص اعتباریین برخلاف مصالح مجتمع و موجب است برای حدوث مفاسد اقتصادیه و غیراقتصادیه که عرض شد. مثلاً باعث بیکاری می‌شود. غیراقتصادی‌اش هم این می‌شود. وقتی همه‌ی کارها را آن‌ها، کارهای مهم را آن‌ها انجام دادند، بعد بیکاری درست شد، بیکاری که درست شد فساد دنبالش است برای جوان‌ها، عدم ازدواج برای جوان‌ها و فلان و فلان که این‌ها توالی فاسده‌ی آن می‌شود. بنابراین دلیل درست و حسابی همان دلیل‌های قبلی است نه این الغاء خصوصیتی که الان گفته می‌شود. و صلی‌الله علی محمد و آله‌الطاهرین.

پایان